

سخنرانی در جمع علما و روحانیون استان لرستان - 30 / مرداد / 1370

بسم الله الرحمن الرحيم

فرصت دست داد که محضر آقایان محترم و معزز رسیدیم. از برادرانی که زحمت کشیدند و از سایر شهرستانهای استان تشریف آوردند، تشکر می‌کنیم. ای کاش فرصت و توفیق می‌بود، تا می‌توانستیم بالمباشره به یکایک شهرهای استان سفر کنیم و آقایان را در مناطق خدمت خودشان زیارت نماییم. البته حضرات آقایان محترم، به شهرستانهای مختلف تشریف می‌آورند؛ لیکن متأسفانه من این توفیق را ندارم. در برنامه‌ی زیارت آقایان هم این نبود که من مزاحم بشوم و صحبتی بکنم؛ لیکن حالا این‌طور پیش آمد که دو، سه جمله‌ی عرض کنم. توضیح واضح است، ولی به‌رحال ان‌شاءالله تذکر و یادآوری در هر زمانی مفید است.

تصور من این است که برای اهل علم و آقایان روحانیون، این دوران، دوران بسیار حساسی است؛ چه روحانیونی که در دستگاههای دولتی، مثل دستگاه قضایی، یا دولت و نهادهای مشغول خدمات رسمی و موظف هستند، و چه آقایانی که در شهرها به تدریس، یا امامت جمعه، یا امامت جماعات، یا منبر مشغولند. علت هم این است که امروز توقع مردم از ما بیش از گذشته است. روحانیت از مردم دعوتی کرد، مراجع اسلام و در رأس همه امام بزرگوار ما (طاب‌ثراه) از مردم برای عمل به اسلام و محقق کردن آن در متن جامعه، دعوت کردند. این دعوت، منجر به این انقلاب عظیم و تشکیل نظام جمهوری اسلامی شد. حالا خود دعوت کننده که آمر بالبر است، قهراً دو تکلیف عمده بر دوش دارد: یکی تکلیف شخصی در عمل اوست فیما بین و بین الله، یکی همگامی با انقلاب و خدمت در جهت پیشبرد انقلاب است. هر دو هم مهم است؛ اما اگر خدای نکرده ما در تکلیف اول سستی کنیم و کوتاهی بخرج بدهیم، ایمان مردم به معنویت روحانیت سست خواهد شد؛ چون ما با توپ و تفنگ و این چیزها که پیش نبردیم؛ ما با اعتقادی که مردم به روحانیت داشتند، پیش بردیم.

من يك وقت خدمت امام عرض کردم که در این انقلاب و در پیروزی آن، تمام ذخیره‌ی آبروی هزارساله‌ی روحانیت به کار آمد. این‌طور نبود که فقط روحانیت نسل حاضر و شخص امام بزرگوار (رضوان‌الله تعالی علیه) به تنهایی این کار را کرده باشند. آن آبرویی که امام ما پیدا کرد، ناشی از هزار سال سابقه‌ی خوب علمای شیعه در بین مردم بود. شیخ طوسی و سید مرتضی و علمای بزرگ فیما بین آن دوره تا دوره‌ی ما، هر کدام قطره‌ی بر این ظرف آبرو و حیثیت روحانیت شیعه اضافه کردند. مجموع این آبرو به کار آمد، تا این انقلاب پیروز شد. ایشان این حرف را تصدیق فرمودند.

اگر امروز خدای ناخواسته در همان رفتار شخصی خودمان چیزی مشاهده بشود که با آنچه مردم درباره‌ی ما گمان می‌برند، منافات داشته باشد، به ایمان مردم ضربه خواهد خورد و در نتیجه پایه خواهد لرزید. این، آن وظیفه‌ی اول است. لذا ما واقعاً موظفیم که بیش از همیشه، جهات الهی و شرعی و آن چیزهایی را که دستگاه روحانیت با آنها شناخته شده است؛ مثل آزادمنشی، بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، بی‌اعتنایی به مال و منال و اقتدار مادی، ارتباط و اتصال به خدا، ورع و پرهیز از محارم، و توجه به علم - که مردم روحانیت را به علم شناخته‌اند - رعایت کنیم. اینها آن وظایف نوع اول است، که وظایف شخصی ماست؛ بایستی به اینها بپردازیم و به آن اهمیت بدهیم.

وظیفه‌ی نوع دوم این است که ما در حرکت این قطار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، باید دایم سهیم باشیم. نمی‌شود عالم دینی خودش را کنار بکشد و بگوید به من ربطی ندارد. چه‌طور ربطی ندارد؟! حکومت دین، حکومت

اسلام، به ما ربطی ندارد؟! اگر در گوشه‌یی از زوایای عالم که از ما هزاران فرسنگ فاصله داشت، حکومتی بر اساس دین تشکیل می‌شد، من و شما وظیفه داشتیم که به آن حکومت کمک کنیم.

اقامه‌ی دین، وظیفه است. حاکمیت دین، هدف مهم همه‌ی ادیان است؛ «لیقوم الناس بالقسط» (1). قیام به قسط، قیام به عدل و حاکمیت الهی، هدف بزرگ ادیان است. اصلاً ائمه‌ی ما (علیهم‌الصلاة و السلام) تمام زجر و مصیبتشان به خاطر این بود که دنبال حاکمیت الهی بودند؛ والا اگر امام صادق و امام باقر (صلوات‌الله علیهما) یک گوشه می‌نشستند و چند نفر دور خودشان جمع می‌کردند و فقط یک مسأله‌ی شرعی می‌گفتند، کسی به آنها کاری نداشت. خود امام صادق در یک حدیث می‌فرماید: «هذا ابوحنيفة له اصحاب و هذا الحسن البصري له اصحاب» (2)؛ ابوحنیفه اصحاب دارد، حسن بصری اصحاب دارد. پس، چرا به آنها کاری ندارند؟ چون می‌دانند که آن حضرت داعیه‌ی امامت دارد؛ اما آنها داعیه‌ی امامت نداشتند. ابوحنیفه داعیه‌ی امامت نداشت. این علمای معروف اهل سنت - محدثان و فقهایشان - داعیه‌ی امامت نداشتند. اینها امام زمان را که هارون، منصور و عبدالملک بود، قبول داشتند.

می‌گویند وقتی سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت، کتب محمد بن شهاب زهری را از خزانه‌ی او بیرون آوردند. امام زمانش سلیمان بن عبدالملک بود؛ برای او کتاب می‌نوشت. امام یعنی چه؟ امام یعنی رئیس دین و دنیا. او رئیس دین و دنیا بود. حتی با این که به حسب ظاهر، هارون و بقیه‌ی خلفای جوری که بودند، درسی نخوانده بودند؛ چون آنها وقت درس خواندن که نداشتند، شاهزاده و آقازاده بودند، مشغول پلو چلو خوردن و شکار و عیاشی و این حرفها بودند تا به خلافت می‌رسیدند؛ موقع خلافت هم جوان بودند، مثلاً هارون الرشید بیست و دو ساله بود که به خلافت رسید؛ بعضیها بیست و پنج ساله یا سی ساله بودند و درسی نخوانده بودند؛ درعین حال همان عباد و زهادی که اسمهایشان را شنیده‌اید - از قبیل عمرو بن عبیده و غیرذک - وقتی که هارون با آنها روبه‌رو می‌شد، اعتراف می‌کردند که هارون افقه از آنهاست!

مالک در مدینه به وسیله‌ی استاندار مدینه سر قضیه‌ی کتک خورد؛ بعد خلیفه از او عذرخواهی فراوان کرد و برایش پول فرستاد. بعد از سفر مکه، به مدینه رفت و از او استمالت کرد. بعد با اصحاب ابوحنیفه - که از لحاظ فقهی با مالک مخالف بودند - شروع به بحث کرد و عقاید مالک را اثبات نمود. یعنی چه؟ یعنی مجتهد و فقیه بود؛ رئیس دین و دنیا بود.

اینها ادعای امامت نداشتند؛ کسی که ادعای امامت داشت، او همین امام مظلوم و عزیز ما بود؛ امام صادق (علیه‌السلام)، امام باقر (علیه‌السلام)، امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام). آنها این را می‌فهمیدند؛ یعنی واضح بود. البته گاهی در مقابل خلفا تقیه می‌کردند، اما معلوم بود که داعیه‌ی امامت داشتند. شیعیان آنان در همه‌جا تعبیر این معنا را می‌کردند.

وقتی که می‌خواستند در مورد موسی بن جعفر (سلام‌الله‌علیه) سعایت کنند، تا هارون ایشان را به زندان ببرد، آن شخصی که پیش هارون آمد و سعایت کرد، گفت: «خليفةتان في الارض موسی بن جعفر بالمدينة يجبي له الخراج و انت بالعراق يجبي لك الخراج» (3) پرسید: آیا برای دو خلیفه خراج جمع می‌شود؟ هارون گفت: برای چه کسی غیر از من؟ گفت: از خراسان و هرات و جاهای مختلف، مردم خمس مالشان را پیش موسی بن جعفر می‌برند.

پس درست توجه کنید، مسأله، مسأله‌ی داعیه‌ی خلافت و امامت بود. در راه این داعیه، ائمه‌ی ما کشته شدند، یا به زندان رفتند. امامت یعنی چه؟ آیا یعنی همین که مسأله بگویی، و دنیا را دیگری اداره کند؟ آیا معنای امامت در نظر

شیعه و در نظر مسلمین، این است؟ هیچ مسلمانی این را قایل نیست؛ چه طور من و شمای شیعه می‌توانیم به این معنا قایل باشیم؟ امام صادق دنبال امامت بود - یعنی ریاست دین و دنیا - منتها شرایط جور نمی‌آمد؛ اما ادعا که بود. برای خاطر همین ادعا هم آن بزرگواران را کشتند.

پس، این معنای حاکمیت دین است که پیامبران برایش مجاهدت کردند، و ائمه برایش کشته شدند. حالا حاکمیت دین، در بلد و در وطن خود ما - نه آن سر دنیا - به وجود آمده است؛ آیا می‌شود یک نفر بگوید من دیندارم، من آخوندم، اما خودش را سرباز این دین نداند؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟ هر کسی که ادعای دینداری کند و حاکمیتی را که بر مبنای دین است، از خود نداند و دفاع از آن را وظیفه‌ی خود نشمارد، دروغ می‌گوید. وقتی که می‌گوییم دروغ می‌گوید، یعنی اشتباه می‌کند و خلاف واقع می‌گوید؛ ولی نمی‌فهمد. بعضیها ملتفت نیستند، تشخیصشان چیز دیگر است و منکرند که این برنامه‌ها بر اساس دین است.

الان این قوانین ما بر اساس چیست؟ بر اساس دین نیست؟ پس شورای نگهبان چکاره است؟ قوانین قضایی، قوانین کشور و همه چیز بر اساس شرع مطهر است. یک حاکمیت این چنینی به وجود آمده، حالا من عبايم را جمع کنم و کنار بکشم و بگویم من کاری به این کارها ندارم؟! چه طور کاری به این کارها نداری؟ مثل آن مقدس‌مآبهای زمان امیرالمؤمنین که وقتی علی بن ابی طالب دارد با معاویه، با اهل شام، یا با اهل بصره می‌جنگد، خدمتش آمدند و گفتند: «یا امیرالمؤمنین انا شککنا فی هذا القتال» (4) فرمود: شک؟ چه شک؟ گفتند: آنها برادر مسلمانند؛ ما را بفرست تا برویم مزداری کنیم! فرمود: بروید، حاجتی به شما نداریم. واقعاً هم امیرالمؤمنین به امثال این افراد - حالا می‌گویند ربیع بن خثیم؛ که من قطعاً نسبت نمی‌دهم - احتیاجی نداشت. اصحاب عبدالله بن مسعود، با همین خیالات باطل از دور امیرالمؤمنین پراکنده شدند. امروز من و شما آنها را نمی‌پسندیم.

چرا شما عمار را «سلام الله علیه» می‌گویید، ولی نسبت به یکی دیگر از صحابی - رفیق عمار - که او هم از مکه بوده و در مکه کتک خورده است، «سلام الله علیه» نمی‌گویید؟ چون عمار در وقت حساس اشتباه نکرد و فهمید؛ ولی او اشتباه کرد.

ببینید، خط عمار را خط مستقیم می‌گویند. به نظر من، عمار هنوز هم ناشناخته است. عمار یاسر را خود ماها هم درست نمی‌شناسیم. عمار یاسر، یک حجت قاطعه‌ی الهی است. من در زندگی امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) که نگاه کردم، دیدم هیچ کس مثل عمار یاسر نیست؛ یعنی از صحابه‌ی رسول الله، هیچ کس نقش عمار یاسر را در طول این مدت نداشت. آنان زنده نماندند، ولی ایشان حیات با برکتش ادامه پیدا کرد. هر وقت برای امیرالمؤمنین یک مشکل ذهنی در مورد اصحاب پیش آمد - یعنی در یک گوشه شبهه‌ی پیدا شد - زبان این مرد، مثل سیف قاطع جلو رفت و قضیه را حل کرد. در اول خلافت حضرت همین طور، در قضایای جمل و صفین هم همین طور، تا در صفین به شهادت رسید.

باید مثل عمار هوشیار بود و فهمید که وظیفه چیست. نمی‌شود گفت به من ربطی ندارد. امروز هر روحانی و هر عمامه به سر، به مقتضای تلبس به این لباس، موظف است از حکومت اسلام و حاکمیت قرآن دفاع کند؛ هر کس هر طور می‌تواند. یکی شمشیر به دست می‌گیرد و به جبهه می‌رود؛ یکی زبان گویایی دارد، به منبر می‌رود؛ یکی پست قضاوتی یا غیر قضاوتی از عهده‌اش برمی‌آید، آن را انجام می‌دهد؛ یکی این کارها را نمی‌تواند بکند، اما اهل مسجد و اهل محراب است - اشکالی ندارد - همه بدانند که این روحانی، خود را خادم این انقلاب می‌داند. این، افتخار است. خدمت به این انقلاب، افتخار است.

ماها به خواب شب هم نمی‌دیدیم که موقعیتی پیش بیاید و ما بتوانیم این‌طور به اسلام خدمت بکنیم. امروز میدان باز، زمینه فراوان، و ملت به این خوبی است. شما به این لرستان خودتان نگاه کنید. این مردم شما واقعاً جواهرند. این مردم لُر حقیقتاً جواهرند؛ با صفا، درخشان، مخلص - مثل آب زلال - و عاشق دین. نباید همین که کسی اشتباهی می‌کند، ما فوراً اخم کنیم که او نفهمید و اشتباه کرد. من و شما باید اشتباه را برطرف کنیم. خدمت به این مردم، خدمت به دین است. این، آن دو وظیفه‌ی است که بنده اعتقاد این است که من و شما می‌توانیم آن را بر عهده داریم.

خداوند ان‌شاءالله توفیق انجام وظیفه و اهدا به وظیفه به ما عنایت کند؛ ما را هرگز از این زی مقدس روحانی جدا نکند؛ ما را در راه خدمت به دین و خدمت به این رشته‌ی مقدس و افتخارآمیز، زنده بدارد و در همین راه هم بمیراند. امیدواریم که قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنا فداه و عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از ما به نحو کامل راضی باشد، و ان‌شاءالله بتوانیم آن‌چنان که شایسته‌ی خدمات امام بزرگوارمان (رضوان‌الله علیه) است - که انصافاً به روحانیت و به دین آبرو بخشید - انجام وظیفه کنیم. حقیقتاً در بین علمای دین - تا آن‌جایی که ما شناخته‌ایم - از عصر اول، از دوران بعد از غیبت صغری تا امروز، ما هیچ‌کس را مثل امام، به این برازندگی و به این برجستگی سراغ نداریم. همه‌ی آنهایی که بودند، انصافاً از ایشان کوچکتر بودند. البته از لحاظ علمی، مؤسسان و مجتهدان بزرگ هستند؛ اما در مجموع جهات، آن چیزی که یک شخصیت را به وجود می‌آورد، از شیخ مفید و سید مرتضی و محقق و علامه و دیگران و دیگران، تا برسد به میرزای شیرازی و بقیه‌ی علما، انصافاً هیچ‌کدام با این بزرگوار قابل مقایسه نبودند. ایشان یک عالم دیگری بود؛ یک دریای عمیق و یک اقیانوس ناشناخته بود. خدای متعال می‌دانست که او چه قدر عمیق و حاوی غرایب است. به‌هرحال، ان‌شاءالله آن‌چنان که شایسته‌ی آن بزرگوار است، بتوانیم ما هم به دنبال آن راه و آن خط عمل کنیم.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

1) حدید: 25

2) بحارالانوار، ج 72، ص 74

3) بحارالانوار، ج 48، ص 239

4) بحارالانوار، ج 32، ص 406